

فهرست

مقدمه.....	۹
۱. یاد گذشته در محضر دوستان	۱۳
۲. زندگی، شعر و فلسفه	۱۱۷
۳. علم و اخلاق.....	۱۴۲
۴. آزادی قبل از قانون و آزادی بعد از قانون.....	۱۵۷
۵. داوری در ترازوی داوری.....	۱۷۴
۶. فلسفه دینی و فلسفه اسلامی	۱۹۹
۷. سیاستمداری و روشنفکری	۲۱۷
۸. مسائل زمان در نامه فرهنگ	۲۳۵
۹. بحثی در باب پایان تاریخ روشنفکری دینی.....	۲۵۰
۱۰. وضع فلسفه، علوم انسانی و فرهنگ در ایران	۲۸۶
۱۱. فلسفه در یک نگاه	۳۱۴
۱۲. فلسفه ایرانی.....	۳۳۰
۱۳. فلسفه معاصر ایران.....	۳۵۶

۱۴. علوم انسانی جدید در ایران	۳۸۰
۱۵. آسیب شناسی علوم انسانی	۳۹۷
۱۶. افق های پیش رو	۴۳۴
۱۷. فلسفه ورزش	۴۴۱
۱۸. فوتبال در جهان و ایران	۴۵۳
۱۹. مسئله ای به نام کپی رایت و انتخاب سوم	۴۶۸
یاد دوست	۴۷۹

مقدمه

این دفتر مجموعه گفتگوهای دو سال اخیر من با بعضی دوستان و نویسندگان و روزنامه نگاران است. بعضی گفتگوها حضوری بوده و گاهی نیز پرسش ها را فرستاده اند و پاسخ را نوشته ام و فرستاده ام. آنها هم که حضوری بوده، جز یک مورد، بازنویسی شده است. راقم سطور چون سخن به اجمال و اشاره می گوید و می نویسد سوء تفاهم در مورد گفته ها و نوشته هایش بسیار پیش می آید. و اگر در مجلسی سخن بگویم و خلاصه سخن او گزارش شود چه بسا که معنی سخن دگرگون شده باشد منشأ این سوء تفاهم بیشتر اکتفا به اجمال و رعایت پوشیده گویی است. کی پر کارد پوشیده گویی را پاسداری از حقیقت می دانست.

در هر صورت این گفتگوها به جای اینکه مجموعه گفته ها باشد بیشتر نوشته هاست، منتهی نوشته های کوتاهی است که متضمن پاسخ به پرسش های گوناگون جمعی از فضلا و نویسندگان در باب مسائل زمان و زندگی در این کشور است. از نوزده مصاحبه، مصاحبه های شماره ۱۱ تا ۱۶ با آقای علی خرسندی صورت گرفته و پیش از این در دفتری به نام فلسفه در روزگار فروبستگی چاپ شده است. دیگر مصاحبه ها در مجلات و

وقتی از ما در باب علم یا روشنفکری می‌پرسند چشمان را باز نمی‌کنیم که ببینیم علم چیست و کجاست و چه می‌کند و روشنفکر کیست بلکه با تصویری که از علم و روشنفکری داریم در باب علم موجود و گذشته حکم می‌کنیم. فلسفه سخن خلاف آمد عادت است. این سخن اگر دشواری دارد، دشواری را به ذات آن نسبت نباید داد بلکه چون عادت آن را بر نمی‌تابد دشوار می‌نماید. من در این گفتگوها بروفق روش و رویه خود سعی کرده‌ام که چشم باز کنم و مستقیماً به سوی اشیاء و قضایا بروم و آنچه را می‌بینم و می‌یابم گزارش کنم. به این جهت است که فکر می‌کنم سخنم ساده است امیدوارم پراشتباه نکرده باشم.

از مدیر گرامی انتشارات سخن و همکاران گرامیشان که با چاپ این دفتر موافقت کرده و در کار طبع و انتشار آن اهتمام کرده‌اند، تشکر می‌کنم.

رضا داوری اردکانی

فروردین ۱۳۹۳

روزنامه‌های اطلاعات، حکمت و معرفت، مهرنامه، خردنامه، اعتماد، فرهیختگان، پنجره و نسیم بیداری چاپ شده است. در این گفتگوها من و همسخنانم به آنچه امروز می‌آید و فردا کهنه می‌شود و می‌رود نپرداخته‌ایم. اگر در آن سخن تازه نمی‌بینید، سادگی آن را ناچیز نینگارید. من گاهی مشکل حرف می‌زنم اما تصنع در زبانم راه ندارد و آنچه را یافته‌ام می‌گویم این عادت کم و بیش شایع بیان متکلفانه مسائل ساده و سهل انگاشتن مسائل دشوار، آشوب فکری پدید می‌آورد.

من سعی کرده‌ام اگر از سیاست و روشنفکری و علوم انسانی و ورزش و تعلیم و تربیت و... می‌گویم بی‌تکلف باشم و مسائل را چنانکه هست و در چشمان می‌آید و نه به صورتی که در اوهام نقش بسته است بینم و آنها را از حجاب‌های ضخیم توهم که در آنها پیچیده شده است تا حدی که می‌توانم بیرون آورم. ما در مورد فلسفه و عقل و پیشرفت و علم و پژوهش و به خصوص علوم انسانی گرفتار تصدیق‌های بالاتصور هستیم و خطر بزرگ آن است که می‌خواهیم این مسائل و به طور کلی مسئله حقیقت را در کوچه و خیابان و با تصدیق و تأیید همگانی حل کنیم. درک کوچه و خیابان اهمیت دارد اما ملاک و میزان همه چیز نیست؛ کوچه و خیابان باید تمییز و سالم باشد و بکوشیم پاکیزگی حفظ شود. ولی مسائل عقل و علم و تاریخ را باید در زاویه‌های تفکر و دانایی تحقیق و حل کرد.

البته مطالبی که در این دفتر آمده است دشوار نیست اگر کسانی آن را دشوار می‌یابند این دشواریابی به عادات فکری ما باز می‌گردد ما دوست نمی‌داریم ساده باشیم و به سادگی با امور و قضایا مواجه شویم بلکه از هر چیزی تصویری می‌سازیم و با تصورات خود مشغول می‌شویم مثلاً

یاد گذشته در محضر دوستان^۱

* حامد زارع: جناب آقای دکتر! درست است که جناب عالی از نوادگان خواجه نصیرالدین طوسی هستید؟

در حدود صد سال پیش شجرةالنسبی پیدا شده است که نسب چندین خانواده از محله چرخاب اردکان را به نصیرالدین طوسی می‌رساند. من از اینکه خواجه نصیرالدین به جایی نزدیک ولایت ما (عقدا) تبعید شده باشد، خبر ندارم ولی این شجرةالنسب هست. وقتی سجل احوال تأسیس شد، خانواده‌هایی شاید به همین مناسبت نام‌های نصیری و طوسی اختیار کردند و یکی از نصیری‌ها نام خود را به خواجه نصیری تغییر داد. جناب آقای دکتر تابش نماینده مردم اردکان در مراسمی که برای هشتاد سالگی من ترتیب داده بودند، با توجه به شجرةالنسبی که از آن یاد شد و اجداد مشترک ایشان و من هم در این شجرةالنسب هستند، از راه لطف مرا نیز به نصیرالدین طوسی منسوب کردند.

۱. گفتگوی دکتر منصور هاشمی، حامد زارع و احمد بستانی با دکتر رضا داوری اردکانی، ماهنامه مهرنامه، شماره ۳۲، مهر ۱۳۹۲.

متکلم، خوش ذوق و خوش نویس کم نبوده‌اند.

* احمد بستانی: جناب آقای دکتر! آیا شما از سادات هستید؟
متأسفانه خیر!

* احمد بستانی: ظاهراً امام خمینی (ره) در حکمی که به شما داده از شما به عنوان سید نام برده است.
بله! ایشان به سادات علاقه خاص داشتند و مرا هم که مشمول لطف خود قرار دادند به سیادت نسبت دادند.

* حامد زارع: جناب آقای خاتمی از پدر و مادر شما و مخصوصاً مادر مرحوم تان به نیکی یاد می‌کنند و نسبت به وی احترام زیادی قائل هستند. این احترام از کجا نشئت می‌گیرد؟

این لطف و احسان جناب آقای خاتمی است و من به خود ایشان هم گفتم که شما در آئینه می‌نگرید و خوبی‌های خود و خاندانتان را در دیگران می‌بینید. آنچه آقای خاتمی گفتند در حق پدر و مادر بزرگوار خودشان صدق می‌کند. من هم در مورد پدر و مادرم باید بگویم که آدم‌های خوب و نجیبی بودند.

* محمد منصور هاشمی: شغل پدر شما چه بود؟
شغلی نیست!

* حامد زارع: اما به هر حال اردکان را می‌توان مکانی علم خیز و با مردمانی دانش دوست ارزیابی کرد. درست است؟

بله؛ همین‌طور است. اردکان از زمانی که یک دهکده بوده است، دانشمندان بزرگی داشته است. عده‌ای از این دانشمندان در دوره صفویه به اصفهان رفتند و در رونق یافتن علم آن زمان مؤثر شدند. یک مورخ نامدار با توجه به وجود منجمان، پزشکان و فیلسوفان اردکانی، از اردکان به عنوان یونان کوچک نام برده است. گرچه این قیاس از جهات مختلف مورد چون و چرا قرار گرفته است اما من که برای یونان احترام فوق‌العاده قائل هستم و یونانِ سوفوکل و افلاطون و ارسطو و بقراط را بزرگ می‌شمارم و فکر می‌کنم که یونان حتی اگر سرآغاز تاریخ غربی هم نبود، اهمیت داشت، خوشحالم از اینکه اردکان را یونان کوچک خوانده‌اند. از نشانه‌های احترام و حرمت علم در اردکان برایتان بگویم؛ در آنجا اعیان و متمولان القاب و عناوین علمی داشته‌اند. البته درس خوانده هم بوده‌اند اما شغل علمی و دینی نداشته‌اند. القاب بعضی از اعیان صد سال پیش اردکان اینهاست: مجدالعلماء، سلطان العلماء، صدرالفضلاء، اصلاً محله و دربند متمکنان را محله و دربند فضلاء می‌گفتند. آیا اینها نشانه و دلیل عزت و حرمت علم نیست.

* حامد زارع: این بزرگواری فرهنگی و فرهیختگی که در اردکان

بروز و ظهور داشته است، در خانواده خود شما نیز مصداقی داشت؟

بعضی از اجداد من اهل علم بوده‌اند و این سلسله تا زمان جوانی من ادامه داشته است و در خاندانی که من به آن منسوبم اشخاص عالم، فقیه،

شهر را می‌بستند. بیشتر مردم چنانکه گفتم مشغول به کار سخت کشاورزی بودند و زندگی آنان از برداشت محصولات خودشان تأمین می‌شد و عدهٔ کثیری هم گرسنه بودند و نان نداشتند که بخورند. معماری آنجا را هم نباید از نظر دور بدارم. در همهٔ محله‌ها و بخصوص در محلهٔ ما خانه‌های زیبا کم نبود که هنوز هم بعضی از آن‌ها گرچه رو به ویرانی می‌رود، دست نخورده مانده است.

* حامد زارع: در همین فضا بود که شما به خواندن کتب مارکسیستی

گرایش پیدا کردید؟

هر کتابی که به دستم می‌رسید می‌خواندم. زمان کودکی و نوجوانی من، زمان رواج مطبوعات و سیاسی شدن زندگی بود. وقتی رضا شاه از کشور رفت، هشت ساله بودم و وقتی جنگ جهانی دوم تمام شد، سیزده سال داشتم. بیشتر مطالب غیر درسی که می‌خواندم، نوشته‌های همین مجلات و مطبوعات سیاسی بود. اولین کتاب غیردرسی هم نمایشنامه‌ای بود که آن را مرحوم محمدرضا جلالی نائینی نوشته بود و عنوانش «در راه نجات میهن» بود و عجیب اینکه در پیری میان من و این دانشمند فقید پیوند دوستی و محبتی به وجود آمده بود که توجیهش برایم مشکل است. اما نخستین کتاب فلسفی که خواندم کتاب کوچکی بود که روزه گارودی دربارهٔ ماتریالیسم نوشته بود. این کتاب را انتشارات آزاد حزب توده در ایران منتشر کرده بود. بعدها که کتاب‌های لنین و استالین را خواندم فهمیدم که گارودی نمی‌توانست در کمونیسم رسمی مقیم بماند زیرا تلقی وی با آنچه استالین و لنین دربارهٔ دیالکتیک تاریخ نوشته بودند تفاوت

* حامد زارع: یعنی سرمایه معینی داشت؟

برای شما تصور زندگی در یک منطقهٔ کویری در هشتاد سال پیش دشوار است. زندگی مردم اردکان در آن زمان با کشت و زرع بسیار پرزحمت و کم حاصل می‌گذشت. زمین شور بود و آب کم. این آب کم هم از قنات‌ها می‌آمد و عدهٔ بالنسبه زیادی کارشان مقنی‌گری بود که قنات‌ها را لایروبی می‌کردند. عده‌ای هم یک تکه زمین داشتند که در آن بیشتر جو و گندم و شلغم و زردک و کمتر پنبه و روناس کشت می‌کردند و از حاصل همین زراعت حقیر نان خود را به دست می‌آوردند. کار و شغل به صورتی که در دوران جدید وارد زندگی قدیم ما شده است در آن زمان وجود نداشت. حرفه‌ها هم بیشتر موروثی بود.

* احمد بستانی: خانواده شما متمول بود؟

نه! اتفاقاً در دوران نوجوانی من زندگیمان قدری سخت شده بود یا درست بگویم وسعت در معاش نداشتیم.

* محمد منصور هاشمی: اگر امکان دارد دربارهٔ اردکانِ دورهٔ کودکی

خویش نیز توضیح دهید. طبیعتاً الان می‌دانیم که اردکان چگونه شهری است، اما قاعدتاً در آن دوران بسیار متفاوت از امروز بوده است.

من همیشه اردکان را دوست داشته‌ام، هنوز هم زادگاهم را دوست می‌دارم. اردکانِ زندگی کودکی من قصبه‌ای کوچک با حدود پنج هزار نفر جمعیت بود که از شمال تا جنوبش بازاری بود که طولش شاید کمی بیش از یک کیلومتر بود. در آن زمان اردکان دروازه داشت و شب‌ها دروازه‌های

آشکار داشت.

نقد می‌کنیم.

اجازه بدهید توضیح بدهم؛ پس از اتمام کلاس سوم دبیرستان در سال ۱۳۲۸، وارد دانشسرای مقدماتی اصفهان شدم که کارش تربیت آموزگار بود و وزارت آموزش و پرورش فارغ‌التحصیل‌های آن را استخدام می‌کرد. در آنجا یک معلم نقاشی داشتیم به نام آقای امامی. حالا دیگر باید مرحوم آقای امامی را بشناسید. آقای امامی از نقاشان بزرگ معاصر بود. ایشان با ما تفاوت سنی زیادی نداشت. ما ۱۶ ساله بودیم و ایشان شاید ۲۲ یا ۲۳ ساله بود. معلم کم حالی بود. وقتی به کلاس می‌آمد صندلی را نزدیک تخته سیاه می‌گذاشت تا دستش به گچ و تخته برسد و بدون اینکه از جای خویش برخیزد روی تخته نقاشی کند. معمولاً هم سرش پائین بود. یک روز یک لحظه سرش را بالا آورد و نگاهی زودگذر به یکی از محصلان انداخت و بی‌آنکه درنگ کند پرتره او را کشید. من با تعجب پرسیدم: «آقا شما چطور با یک نگاه صورت این آقا را تصویر کردید؟ ما اگر بخواهیم قطر مستطیل را رسم کنیم، خط به وسط ضلع می‌خوریم.» مرحوم امامی تصور کرد که منظور من اظهار ناتوانی از ترسیم قطر مستطیل است و بی‌درنگ گفت: «کشیدن قطر مستطیل که کار ندارد، قلم را می‌گذاری روی نقطه شروع و نگاهت را می‌اندازی به نقطه‌ای که باید خط به آنجا برسد.» من از شنیدن این سخن خوشحال شدم و گفتم: «خدا شما را خیر دهد که علاوه بر درس نقاشی درس زندگی هم به ما می‌دهید.» و واقعاً این سخن او، متضمن حکمت و نکته مهمی بود. اینکه آغاز کارت کجا باشد و نگاهت به کجا و به چه چیز نکته‌ای است که مخصوصاً باید مورد توجه اهل سیاست و طراحان برنامه‌ها باشد و بدانند که از کجا آغاز می‌کنند و

*** حامد زارع: در آن زمان تهران و آذربایجان در کانون تحولات بودند. چگونه می‌شود که فضای عمومی شهری کویری در مرکز ایران مستعد درک این تحولات سیاسی بوده باشد؟**

اولاً اردکان شهر فرهنگ بود. ثانیاً در مسیر شمال به جنوب قرار داشت. در سوم شهریور ۱۳۲۰ که ایران به اشغال متفقین درآمد، رضاشاه و نظامیان فراری از همین مسیر به جنوب رفتند. در واقع اردکان در مسیر تهران به جنوب کشور قرار داشت و نمی‌توانست به آنچه در کشور می‌گذشت بی‌اعتنا باشد. روزنامه‌ها هم می‌آمد و من هم گاهی به آن‌ها دسترسی پیدا می‌کردم.

*** حامد زارع: در میانه زمانی که رضاشاه در سال ۱۳۲۰ از کشور گریخت تا زمانی که در سال ۱۳۳۲ علیه دولت دکتر مصدق کودتا شد، فضای باز سیاسی در ایران آن روز حاکم بود. آیا شما نیز در این فضای باز و آزاد سیاسی تر شدید؟**

من همواره و از دوره نوجوانی به سیاست توجه داشته‌ام. از جوانی کمتر به شغل سیاسی و بیشتر به اینکه سیاست چه باید باشد و زندگی خوب چیست فکر می‌کردم. این دو مطلب را با هم اشتباه نباید کرد. در یکی مثلاً با تلقی افلاطون و ارسطویی از سیاست روبرو هستیم و در دیگری با سیاست به مثابه کاری که سیاستمداران انجام می‌دهند سروکار داریم یا مثلاً سیاستمداران را از بابت بی‌لیاقت بودن و یا برنامه نداشتن

به کجا می‌رسند.

* حامد زارع: این یک نوع فلسفه عملی نیز هست.

جدا شدن فلسفه عملی از فلسفه نظری امری است که در تاریخ فلسفه به راحتی می‌توان آن را یافت. وقتی فلسفه از عمل جدا می‌شود، دیگر فلسفه نیست. چنانکه وقتی عمل از نظر جدا می‌شود، عمل نیست. فلسفه بی‌فرونیسیس قوام پیدا نمی‌کند. فرونیسیس کشف بزرگ ارسطو است که در زمان ما اهمیت آن بیشتر معلوم شده است. فیلسوف اهل عمل نیست اما در مرز عمل ایستاده است. درک معنی در مرز نظر و عمل ایستادن برای ما بسیار دشوار است. صرف‌نظر از اینکه تفکر بدون تعلق به آینده و به صورت نظر صرف بی‌معنی است. در وضع اجتماعی و فرهنگی هم علم و عمل با هم تناسبی دارند. یعنی اعتدال، عدل و نظم بدون فرونیسیس امکان ندارد. مرحوم امامی اهل فلسفه نبود اما هنرمند بود و از خرد هنرمندان بهره داشت و به ما آموزش داد که باید قلم در مبدأ و نظر در مقصد باشد. این قاعده پدید آمدن علم و تمدن است. سخن نقاش در عین حال متضمن یک نکته نظری و دستورالعمل خاص بود.

* حامد زارع: شما با اصرار و ابرام خانواده به دانشسرای مقدماتی

اصفهان رفتید؟

آن روزها در یزد اگر می‌گفتند کسی در کنکور شرکت کرده است، مراد کنکور پزشکی بود. در آن زمان خانواده‌ها اولاً اهمیتی که خانواده‌های امروز به تحصیل فرزندانشان می‌دهند، نمی‌داند اما خانواده من بیشتر

دوست داشت من پزشکی بخوانم. چه اینکه «العلم علما علم الأديان و علم الأبدان» ولی در اردکان پس از پایان مقطع سوم دبیرستان امکان ادامه تحصیل نبود و من هم که توانایی ادامه تحصیل در شهر دیگری نداشتم ناگزیر در دانشسرای مقدماتی اصفهان که شبانه‌روزی بود، ثبت نام کردم. دو سال آنجا درس خواندم و معلم شدم.

* حامد زارع: اما نسبت خود را شما با امر سیاسی در همان دوران

چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بیان این مطالب آسان نیست و مردمان همیشه نمی‌دانند که راه زندگی خود را چگونه اختیار کرده‌اند. در اردکان چند هزار نفری ما، در حدود نصف مردم دستشان به نان نمی‌رسید. این وضع فقر در زمانی که مسئله فقر و رفاه مطرح شده بود، برای همه می‌توانست مسئله باشد. در دوران پیش از تجدد، فقر در جامعه طبیعی تلقی می‌شد اما از وقتی که تجدد آمد و جامعه را یک امر اعتباری دانستند (من حتی جرأت نمی‌کنم که در بحث با بعضی از همکارانم بگویم چه ارتباطی میان فاهمه کانت و طرح سیاست جدید و پدید آمدن تکنولوژی وجود دارد)، فقر در زمره مسائلی درآمد که می‌بایست آن را حل کنند و بر آن فائق آیند. مارکس فقر را مسئله اجتماعی خواند و در صدد حل و رفع آن برآمد. فقر همیشه وجود داشته است اما تا قبل از قرن هجدهم کسی نیامده بود ادعا کند که فقر باید ریشه کن شود. بالاخره وقتی بوی تجدد در جهان پیچید ما هم قدری از آن حس کردیم. در آن وقت – نمی‌دانم آیا باید بگویم متأسفانه – رساترین بوق تبلیغات متعلق به حزب توده بود که علم داد و رفع تبعیض طبقاتی

امید در جهان پدید آمده بود. ۲۸ مرداد این امید را پایان داد و به یأس مبدل کرد. من نمی دانم آیا دکتر مصدق در پاسخ تذکر آیت الله کاشانی واقعاً گفته بود که «من مستظهر به پشتیبانی ملت بزرگ ایران هستم» یا نه؟ البته از مصدق بعید نبود که با اعتماد به نفس سخن بگوید ولی نمی دانیم چه شد که دیگر کاری از دست مردم هم برنیامد. چنانکه مردم مصر و اندونزی و کنگو و الجزایر و گینه و بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاین هم نتوانستند نهضت ملی ضد استعماری را پیش ببرند.

* محمد منصور هاشمی: تصور امروزین شما از دکتر مصدق چگونه است؟ طبیعتاً ماجرای ۲۸ مرداد و فرجام مصدق در آن زمان بسیاری از مردم را متأثر می کرده است، امروز و با گذر زمان چگونه به شخصیت دکتر مصدق می نگرید؟

من شخصاً دکتر مصدق را دوست می دارم هر چند که اگر کسی سیاست های دکتر مصدق را نقد کند، با او محاجه نمی کنم، ولی نظرم این است که اگر مصدق اشتباه هم نکرده بود دوران او به سر می رسید. هیچ سیاستمداری نمی تواند اشتباه نکند حتی اگر مرد بزرگ و با تجربه ای مثل مصدق باشد. من چون مصدق را عزیز می دارم، گهگاه قصیده عزای مهدی اخوان ثالث در ستایش پیرمحمد احمدآبادی را زمزمه می کنم:

دیدنی دلا که یار نیامد گرد آمد و سوار نیامد
بگذاخت شمع و سوخت سراپای وان صبح زرنگار نیامد

* احمد بستانی: آیا دکتر مصدق را پوپولیست می دانید؟

به دست گرفته بود و فاصله طبقاتی را محکوم می کرد. کتاب های حزب توده هم در همه جا منتشر می شد. من هم بعضی از آن کتاب ها را که بیشتر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ می شد و به ایران می رسید می خواندم. تا بیست سالگی ده ها مجلد از این کتاب ها را خواندم و اعتقادکی نیز به انقلاب و عدالتی که در مارکسیسم مطرح می شد پیدا کردم. هر چند هیچ گاه شاید به علت پرورش کودکی ام به ماتریالیسم مارکس و ناتوریالیسم رایج گرایش پیدا نکردم.

* حامد زارع: جناب عالی در بیست سالگی با یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران مواجه می شوید. شما با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چگونه روبرو شدید؟

کودتای ۲۸ مرداد برای من حادثه بسیار مهمی بود. این کودتا برای من صرفاً رفتن یک نخست وزیر مردمی و آمدن یک نخست وزیر نظامی نبود. ۲۸ مرداد همواره برای من یک مسئله بوده است و آن را در فرار شاه به بغداد و بازگشت او از رم به تهران خلاصه نمی کنم زیرا این حادثه گشتی در کل تاریخ توسعه نیافتگی است. ۲۸ مرداد حادثه ای در تاریخ معاصر ما بود که دشوار بودن و تیره تر شدن راه توسعه نیافتگی با آن اعلام شد. به عبارت دیگر ۲۸ مرداد به مثابه گردنه ای در تاریخ معاصر بود که تیرگی راه جهان توسعه نیافته را نشان داد. اگر آمدن جمال عبدالناصر در مصر تحت تأثیر نهضت ملی ما بود، کودتا و شکست نهضت ملی ما نیز باعث در تنگنا گرفتار شدن این نهضت ها در بخش هایی از جهان توسعه نیافته مثل مصر و اندونزی و کنگو و... شد. از بعد از جنگ نوعی خوشبینی و